

به نام خدا

دلیل دوم بر مطهریت استحاله روایتی است که هم صدوق در من لا یحضر و هم حمیری در قرب الاسناد نقل فرموده اند و صاحب وسائل در باب 65 از ابواب احکام مساجد نقل کرده اند.

قال سنل ابوالحسن الاول علیه السلام

قَالَ: وَ سُئِلَ عَنْ بَيْتٍ قَدْ كَانَ الْجِصُّ يُطْبَخُ فِيهِ بِالْعَذْرَةِ أَوْ تَصْلُحُ الصَّلَاةُ فِيهِ قَالَ لَا بَأْسَ وَ
عَنِ الْجِصِّ يُطْبَخُ بِالْعَذْرَةِ - أَوْ يَصْلُحُ أَنْ يُجَصَّصَ بِهِ الْمَسْجِدُ قَالَ لَا بَأْسَ

وسائل الشیعة، ج 5، ص: 291

(در این روایت قال ذکر شده است اما در روایت قبل قال سنل ابوالحسن الاول ذکر شده است.)

در اصطلاح مراد از ابوالحسن اول ، امام موسی بن جعفر علیه السلام است. اگر چه در واقع ابوالحسن اول امیرالمومنین علیه السلام هستند.

المسجد را هم می توان بالكسر که مراد مسجد باشد خواند و هم بالفتح که مراد محل سجده باشد. ا از اینکه صاحب وسائل در احکام مسجد ذکر کرده است معلوم می شود که بالكسر خوانده است.

تقریب استدلال سه مقدمه دارد

اول: مراد از عذره ، عذره نجسه است. به دلیلی که در روایت قبل بیان شد.

دوم : طبخ جص بواسطه عذره ملازمه دارد با نجاست جص و اختلاط جص با رماد عذره بنا بر همان مطلبی که در مقدمه اول روایت قبل ذکر شد که پخت گچ در عرب به آن شکل خاص بوده است

سوم: بعد از این تنجس ، عاملی برای تطهیر وجود ندارد چون مائی که با آن گچ را به عمل می آورند برای تطهیر نمی تواند مطهر باشد و آب باران هم فایده ندارد چون نهایتاً لایه رویی را پاک می کند و تنجیس مسجد لازم می آید.

چهارم: تنجیس مسجد حدوثاً و بقاء حرام است. اگر به کسر خوانده شود و اگر به فتح خوانده شود طهارت مسجد جبهه شرط است. پس امام که فرموده اند لا بأس معنایش این است که لا بأس که مسجد تجصیص به این گچ شود و یا لا بأس به این که جای سجده تجصیص شود به این گچ که نشان می دهد پاک است و استحاله مطهر است

مناقشه دلالتی:

مقدمه اول تمام نیست به همان اشکالی که قبلاً گفته شد به این که شاید شکل پختن به

گونه ای بوده است که اختلاطی بین این نجاست و گچ نبوده است و در عرب معلوم نیست که همیشه به این شکل می پخته اند مخصوصا برای مسجد

در این صورت شاید وجه سوال سائل این بوده است که شاید گچی که به این شکل پخته می شود ولو این که نجس نمی شود اما شاید مناسبت با مسجد نداشته باشد به خاطر شرافت وعظمت مسجد.

اشکال دوم دلالتی:

مستدل فرمود هیچ عاملی جز استحاله وجود ندارد. استحاله در مورد حص وجود ندارد چون گچ با پختند استحاله پیدا نمی کند در این صورت امام به چه دلیلی فرموده اند که پاک است تنها این می ماند که بگوییم نار مطهر است اما این خلاف متسالم اکثر اصحاب بلکه اجماع است. درست است که دلالت بر این مطلب دارد که نار می تواند مطهر باشد اما این شاذ است و خلاف متسالم است.

اشکال سندی

نقل صدوق مرسل است. قال سئل ابوالحسن الاول. اینکه چه کسی سوال کرده است را ایشان بیان نکرده است. نقل قرب الاسناد هم مشتمل بر عبدالله بن الحسن است که در رجال مجهول الحال است.

جواب اشکال سندی

اشکال به من لایحضر قابل جواب است چون ایشان جازما اسناد می دهند که از امام علیه السلام سوال شده است و در اینجا احتمال وصول مخبر به صدوق بالحس وجود دارد. و محتمل الحس و الحدس است. و با همین دلیل مرحوم خویی قول رجالی را حجت دانسته اند.

مرحوم امام و شیخ بهایی و... قائل به این چنین مرسلات هستند اما وجهشان چیز دیگری است و آن اینکه مخبری که این خبر را می دهد معلوم می شود که یقین داشته است که البته ما اشکال کردیم که یقین ایشان برای ما حجت نیست.

جواب دوم اشکال سندی

راه دوم تصحیح عبدالله بن الحسن است که قبلا بیان کردیم

بعض اساتید این گونه تصحیح می کردند که مدار کتاب قرب الاسناد بر عبدالله بن الحسن است و اگر روایات ایشان را از کتاب جدا کنیم روایات اندکی باقی می ماند. از طرف دیگر قرب الاسناد وقتی تألیف می شده است به این جهت بوده است که به خاطر کمتر

بودن واسطه احتمال خطاً و خلاف واقع در آن کمتر باشد.

و از طرفی این برخورداری از این امتیاز در جایی فایده دارد که سند خبر من حیث هو حجت باشد و الا اگر حتی دو نفر نقل کنند که هر دو کذاب هستند یا مجهول الحال فایده ندارد. پس معلوم می شود که حمیری بعد از اینکه سندها از حیث حجیت کامل هستند خواسته است امتیاز دیگری را به آن اضافه کند و آن کمتر بودن اسناد است. پس معلوم می شود عبدالله بن الحسن نزد حمیری ثقه بوده است. و الا کتاب بدون فایده می شده است.

جوابی که ممکن است داده شود که این مطلب درست است اما ممکن است که حمیری این روایات به دستش رسیده بوده است و با این که عبدالله بن الحسن برایش مجهول بوده است اما نقل کرده است که اگر بعدها کسی وثاقت او برایش ثابت شد از روایات استفاده کند و اگر این احتمال ، احتمال قابل توجهی باشد فرمایش ایشان تمام نیست.

اما در این جا به خاطر راه دیگر یعنی ذکر جزمی فقیه وجود دارد سند بدون اشکال می شود و تنها اشکالات دلالتی باقی می ماند.

در این مقام چهار دلیل دیگر باقی مانده است

دلیل سوم: اجماع قولی ...

اشکال دلیل سوم

بعد از اینکه ما نقل کردیم که محقق حلی که لسان القدما به او لقب داده اند فرموده اند که اگر کلب ملح شود را ایشان اشکال کرده اند همچنین علامه در منتهی استحاله خنزیر به ملح را اشکال کرده اند.

و وقتی شخصیتی مثل این دو بزرگوار که واقف به کلمات فقها هستند اشکال می کنند چگونه می توان ادعای اجماع کرد

دلیل چهارم: سیره عملیه متشرعه. همه انسانها نطفه بوده اند اما مسلمان پاک است. یا گوسفند آب متنجس یا عین نجاست می خورد اما بولش پاک است و متشرعه با اینها معامله طاهر می کنند. این نشان می دهد که این را از شارع گرفته اند به خاطر تدینشان و التزامشان به شرع

این دلیل فی الجمله خوب است و آن هم در این مواردی که واضح است اما در مواردی که مردد هستیم مثل جایی که کلب تبدیل به ملح شود

، این چه سیره مستمره ای است که علامه و محقق آن را درنیافته است؟

بله در این موارد که واضح است و مسلم اتفاقا دلیل هم داریم مثل بول گوسفند و یا طهارت مسلم و ...

وصلی الله علی محمد و آل محمد.